

چکیده

دعات اسماعیلی در شرق عالم اسلامی با الهام از دولت فاطمی افريقا، کار تبلیغی خود را از اوخر قرن سوم هجری شروع کردند. در ابتدا آنها قشراهای اندیشمند را به سوی خود جلب نمودند و در بردهای نه چندان طولانی به گونه‌ای حاکمیت سامانی را نیز با خود همراه ساختند. غیاثالدین رازی، ابوعبدالله خادم و حسین بن مرورودی از نخستین چهره‌ها و دعات اسماعیلی در خراسان بودند. بعد آنوبت به احمدبن کیاں رسید که گرچه در ابتدادعی بود، اما بعدها خود اذعای مهدویت کرد. او که با مباحثت کلامی آشنایی داشت، توانست افرادی از هیأت حاکمه سامانی را با خود همراه سازد. بعد آن دوره تبلیغی ابوسعید شعرانی و محمد بن احمد نسفی فرا رسید. در واقع این نسفی بود که نصر و دربار وی را یکسره به سوی اسماعیلیه متایل ساخت. بدیهی است که گرایش امیر سامانی به اسماعیلیه نمی‌توانست مورد تأیید روحانیون حنفی باشد و از این رو آنها از سرداران ترک دولت سامانی مدد جستند. این سرداران به همواهی نوح، فرزند امیر نصر، امیر را از سلطنت خلع کردند و نوح را به سلطنت برداشتند.

دکتر سیدحسین رئیس السادات

مرکز خراسان‌شناسی

نفوذ و تأثیر تنزیه گرایان اسماعیلی بر دربار نصر بن احمد سامانی

حاکمیت فکری – سیاسی معتزله در خلافت عباسی که از سال ۱۹۸ هجری تا کودتای ضد اصلاح‌گری متوکل به سال ۲۲۲ هجری به درازا انجامید، اختلاف دیدگاهی دو دسته از اصلاح‌گرایان دینی را فراهم کرد. در حالی که معتزله سیاست کلی بنی عباس را در باره مسلمین پذیرفته بودند و آن را وسیله‌ای برای اجرای اهداف فکری خود می‌دانستند، شیعیان (اسماعیلی و امامی) از همان ابتدا حاکمیت بنی عباس را با تردید و انکار می‌نگریستند.^۱

۱- محمد حسین مظفر: تاریخ تشیع، ترجمه سید محمد باقر حاجتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.

اگرچه پایه اصلاح‌گرایی یا به تعبیر بهتر تنزیه‌گرایی در عراق و خوزستان بود،^۱ اما حوزه خلیج فارس و خراسان نیز میدان فعالیت تنزیه‌گرایان قرار گرفت.^۲ در حالی که شیعیان عراق و غرب ایران به سبب نزدیکی به بغداد و تماس نزدیک با دولت عباسی، پس از شورش‌های متعدد، به اعتدال و نرمی گرایش یافتدند، اصلاح‌گرایان خراسان که می‌توان از آنها به عنوان اسماعیلیان خراسان یاد کرد به جهت دوری از مقر فرمانروایی خلیفه، دارای اندیشه‌های حادتر و تندروتری بودند. با این همه این تنزیه‌گرایان غرب ایران بودند که با برپایی حکومت آل بویه توانایی تشکیل دولت را یافتند. دعات اسماعیلی در شرق عالم اسلامی، که با الهام از دولت فاطمی افریقا، کار تبلیغی خود را از اوآخر قرن سوم شروع کرده بودند، در ابتداء تها قشرهای اندیشمند را به سوی خود جلب کردند و در بردهای نه چندان طولانی به گونه‌ای حاکمیت سامانی را نیز با خود همراه ساختند. اما تأثیری که این تنزیه‌گرایان افراطی در ادب و فرهنگ و سیاست از خود به جا گذاشتند، از نظر بررسی تاریخ اجتماعی حائز اهمیت است.

با نام غیاث رازی که صاحب کتابی به نام الیان نیز بوده است، به عنوان اولین داعی اسماعیلی در خراسان، آشنا هستیم. غیاث با مباحثات خود که «مذهب اهل بیت می‌آموخت»، شاگردانی در نواحی قم، کاشان و آبه (آوج) برای خود گردآورد. اما سرانجام، یکی از فقهای اهل سنت به نام عبدالله زعفرانی مردم را بر ضد وی و اسماعیلیان منطقه شورانید و غیاث را مجبور به فرار به خراسان کرد.^۳ به نظر می‌رسد که

^۱- ۱۳۶۸، صص ۹۵-۱۳۸؛ جعفر سبعحانی: فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، انتشارات توحید، قم.

^۲- ۱۳۷۳، ج ۴-۳، صص ۴۴-۵۰؛ علی اصغر حلبي: تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلام، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۳، صص ۷۲-۷۴.

۱- ابن مسکویه رازی: تجارب الامم، ترجمه علینقی مسنزوی، تهران، ۱۳۷۶، جلد ۵، ص ۳ (مقدمه مترجم).

۲- ن.و. پیگو لوسکایا و دیگران: تاریخ ایران از دوران باستان تا قرن هیجدهم، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۴۶، جلد اول، صص ۲۳۵-۲۲۶؛ فرهاد دفتری: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدراهای، تهران، انتشارات فرزان، صص ۱۴۴-۱۴۵، ۱۳۹-۱۴۵.

۳- نظام الملک طوسی (خواجه): سیاست نامه (سیر الملوک)، به کوشش دکتر جعفر شعار، تهران، ۱۳۶۴، ص ۲۵۴.

حسین بن علی مرورودی حاکم مرورود، طالقان و میمنه از سوی سامانیان، در همین دوره حضور غیاث در خراسان، با اندیشه‌های اسماععیلی آشنا شد و به غیاث تمایل پیدا نموده است.^۱ برای این گرینهٔ حسین مرورودی، می‌توان انگیزه‌های سیاسی نیز برشمرد.^۲ این احتمال نیز وجود دارد که حسین مرورودی، در همان ایام از طریق یکی دیگر از دعات اسماععیلی در خراسان به نام ابوعبدالله خادم (۳۰۰-۲۹۰ در خراسان) با اندیشهٔ این تنزیه‌گرایان آشنا شده بود. روایات تاریخی گزارش می‌دهند که حضور غیاث در خراسان به اندازهٔ خادم دیرپا نبود. غیاث پس از درنگی نه چندان طولانی به ری بازگشت و ابوحاتم احمد بن حمدان الرازی را که از دانشمندان پشاپویه (فشاپویه در جنوب تهران) بود، به عنوان نایب خود در آن جا منصوب کرد.^۳ به هر روی در حالی که غیاث برای تبلیغ تا مرووالرود، مقرب حکومت حسین مرورودی، پیش رفته بود؛ ابوعبدالله خادم مقرّ دعوت خویش را نیشابور قرار داد. اما حضور احمد بن کیال در خراسان و به خصوص در دربار سامانی در بخارا، نقطهٔ عطفی بود. به ویژه این که کیال نه تنها یک تنزیه‌گرای اسماععیلی به شمار می‌رفت، بلکه صاحب تفکرات خاصی بود که وی را از سایر دعات شرق نیز متمایز می‌سازد.

شهرستانی در بحث مربوط به غلاة شیعه به طور مفصل به توضیح اندیشه‌های احمد بن کیال و بررسی فرقهٔ کیالیه می‌پردازد. بنا به گفتهٔ شهرستانی، احمد بن کیال ادعای «قائم المنتظر» نمود و «در عالم از سخنان و کلام او تصنیفات عربی و عجمی که همهٔ مزخرفات مردود بود بسیار ماند». ^۴ اما شهرستانی به هیچ یک از کتب و رساله‌های وی اشاره‌ای

۱- همان، ص ۲۵۷.

۲- ابن اثیر جزری: *الکامل فی التاریخ*، ترجمهٔ ابوالقاسم حالت، تهران، ۱۳۵۰، جلد ۱۳، ص ۱۱۷؛ میرخواند: *تاریخ روضة الصفا*، تهران، ۱۳۳۹، جلد ۴، ص ۴۰؛ عبدالحق گردیزی: *ذین الاخبار یا تاریخ گردیزی*، با مقدمه و تصحیح علامه محمد قزوینی، تهران، ۱۳۲۷، ص ۱۹، چاپ عبدالحق حبیبی، ص ۳۳۱.

۳- سیاست نامه، ص ۲۵۵؛ تاریخ و عقاید اسماععیلی، ص ۱۴۲.

۴- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم: *توضیح الملل* یا *ترجمة الملل و التحل شهرستانی*، اثر مصطفیٰ خالقداد هاشمی، مقدمه و حواشی و تصحیح و تعلیقات از سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۱، جلد اول، ص ۲۴۳.

ندارد. به روی با آنچه که شهرستانی از عقاید وی نقل می‌کند می‌توان استنباط کرد که او موضوعاتی از فلسفه و مذاهب اسلام و مسیحیت و مانویت را به گونه‌ای غامض با هم ممزوج کرده که به سختی قابل فهم است یا نتیجه‌ای از آن فراچنگ می‌آید.^۱ نویختی صاحب فرق الشیعه از کیالیه نام نمی‌برد اما دکتر مشکور در مقدمه مبسوط خود بر کتاب فوق، به هنگام بحث در باره غلاة از ۱۳۱ فرقه نام می‌برد و در باره کیالیه می‌گوید:^۲ کیالیه، از غلاة شیعه و پیروان احمد بن کیال که مدعی ریاست و قائمیت بود.^۳ در دایرة المعارف مصاحب در ذیل مدخل غلاة آمده است: «فرقه دیگر کیالیه پیروان احمد بن کیال بودند که مردم را به یکی از خاندان امام جعفر صادق (ع) می‌خواند و چون شیعه از او تبری جستند، مردم را به خود دعوت کرد و خود را امام و قائم خواند».^۴ دایرة المعارف عامه شیعه با این که از چند کیالی نام می‌برد، ولی هیچ کدام از آنها، کیال مورد نظر ما نیست.^۵ اما در دایرة المعارف تشیع فارسی که آن هم تنها به مطالب توضیح الملل مختصراً اشاره‌ای شده، ذکر کیال آمده است. نویسنده مدخل کیال نظر وی را در باره آفاق و انفس این گونه بیان می‌دارد: «هر کس بتواند آفاق را به انفس موافق سازد و کلی را در جزئی بیان کند (یعنی خود احمد) قائم منتظر هموست و قائم و پیشوای اهل بصیرت است و بصیرت به مقابله آفاق و انفس صورت بندد».^۶

به هر روی نویسنده مدخل احمد بن کیال به کتاب بیان الادیان (نوشته شده به سال ۱۳۵۳)^۷ که شرح مبسوطی از زندگانی احمد را عرضه می‌دارد، مراجعه نموده و موضوع را ناتمام ارائه داده است.

شاید بهترین بیان احوالات احمد بن کیال در بیان الادیان داعی علوی باشد. داعی

۱- همانجا، صص ۲۴۴-۲۴۶.

۲- نویختی، ابومحمد حسن بن موسی: فرق الشیعه، ترجمه دکتر محمدجواد مشکور، تهران، ۱۳۵۳، مقدمه مترجم، ص ۲۱۲.

۳- مصاحب، غلامحسین: دایرة المعارف مصاحب، انتشارات فرانکلین، تهران، ۱۳۵۶، جلد ۲، مدخل غلاة، ص ۱۸۱۲.

۴- شیخ محمدحسین اعلمی حائری: دایرة المعارف عامه شیعه، بیروت، ۱۹۹۳/۱۴۱۳، جلد ۱۵، ص ۴۱۰، مدخل کیال و کیالی.

۵- دایرة المعارف تشیع، بنیاد طاهر اسلامی، تهران، ۱۳۶۶، جلد اول، ص ۵۲۴، مدخل احمد بن کیال.

نام پدر احمد را زکریا و زادگاهش را بیهق ذکر می‌کند، چنان که ابتدای کار او را در حدود ۲۹۵ ه.ق می‌داند. صاحب بیان الادیان از قول خود احمد بن کیال می‌گوید: «مرا فرموده‌اند که این شریعت را فرونهم و شریعت دیگر پیدا کنم و چندین در این بودم تا این شریعت پیدا کردم. و چیزی ساخت و آن را قرآن نام کرد به پارسی و حروف معما نهاد که جزوی کسی ندانستی و به نزد محمد بن احمد جیهانی آمد و او در بخارا وزیر بود و در کار دین متغاظی و با تقصیر! و دوستی داشت (محمد وزیر) که در پیش وی در باب مذهب سخن می‌گفت. کیال نزد وی آمد و حال خود گفت و مذهب عرضه کرد». ^۱ احمد «نامه‌هایی از جیهانی در باب سفارش خود به اسم عمال و ولات نواحی بسته» و در ماوراء‌النهر شروع به تبلیغ کرد. بیان‌الادیان از رویارویی و مباحثه مردم و علماء با احمد بن کیال سخن می‌گوید.^۲ این که کار تبلیغات احمد در ماوراء‌النهر به کجا کشید، به درستی روشن نیست، اما دو نکته از گفته‌های صاحب بیان‌الادیان مشخص می‌شود، یکی این که احمد توانسته بود افرادی از هیأت حاکمه سامانی را با خود همراه سازد و دیگر این که «جیهانی نامه‌ها به عمال مرو و نواحی آن‌جا در باب سفارش او نوشته» و او از بخارا به مرو رفت.^۳

اگر چه باید پذیرفت که کیال از متفکران قرن سوم بوده است.^۴ اما همان‌طور که گفته شد دعوت وی در سال ۲۹۵ ه.ق. یعنی در آخرین دهه قرن سوم آغاز شد. این اعتبار وجود دارد که نوشهای وی را مربوط به قرن سوم بدانیم و تکاپوهای تبلیغی او را مربوط به قرن چهارم.

لوئی ماسینیون او را شیعه‌ای با تمایلات اسماعیلی و گنوستیکی می‌داند و می‌گوید که آرا و عقاید احمد بن کیال محتتماً از مذاهب هندی متأثر بوده است.^۵ اما از آن‌جا که در ابتدای گنوستیتها غرب ایران، مباحث و مبادی خود را در فلسفه و مذهب و عرفان

۱- داعی علوی، ابوالمعالی محمد بن الحسین العلوی: بیان‌الادیان، به تصحیح هاشم رضی، تهران، ۲- همان، ص ۶۸۶۷، ۱۳۴۲.

۳- همان، ص ۶۹.

۴- محقق، مهدی: فلسفه ری (محمد بن زکریای رازی)، تهران، ۱۳۴۹، ص ۴۸.

۵- دایرة المعارف اسلام (به انگلیسی)، ویرایش نخست، ذیل کیالیه: فلسفه ری، ص ۴۹.

اسلامی وارد کرده بودند،^۱ این سخن ماسینیون به تأمل بیشتری نیاز دارد. با همه این که آرایکیال را شهرستانی و داعی علوی صاحب بیان الادیان، تخطیه کرده و مردود شمرده‌اند باز می‌توان گفت که این آرا از آن اندازه توان و ظرفیت فکری برخوردار بوده که فیلسوف و دانشمند هم عصر وی محمد بن زکریای رازی (۳۱۳-۲۵۱) رساله‌ای بر رد عقاید وی نگاشته است. این رساله با دو نام در فهرست آثار رازی آمده است: یک بار تحت عنوان *فی الامامة على الکیال* و دیگر بار با نام *فی النقض على الکیال فی الامامة*.^۲ مرگ احمد بن کیال یا خروج وی از صحنه سیاسی و تبلیغی باید هم‌زمان با خروج جیهانی (وزارت ۳۰۹-۳۰۲) از دستگاه سیاسی نصر بن احمد بوده باشد و این قول ماسینیون که وفات کیال را در حدود ۲۷۰ ه.ق. احتمال داده،^۳ از جهت این که کیال و جیهانی دیدار داشته‌اند، قابل تردید و تأمل است.

علاوه بر آن سخن مادلونگ W.Madelung که وفات کیال را پس از کودتای ترکان علیه نصر بن احمد یعنی سالهای پس از ۳۳۰ ه.ق. می‌داند،^۴ نیز به همان دلیل اساس چندانی ندارد؛ مگر این که دیدار کیال را با احمد بن محمد جیهانی (پسر) پس از ۳۲۶ ه.ق. بدانیم که در آن صورت از نظر توالی تاریخی دچار مشکل می‌شویم. بسیار بعید به نظر می‌رسد که کیال در ۲۹۵ ه.ق. دعوت خود را آشکار کرده باشد و در ۳۲۶ ه.ق. به دربار سامانی رسیده باشد، مضافاً این که رازی منقاد آراء کیال در ۳۱۳ ه.ق. فوت کرده است.

در حدود سال ۳۰۷ ه.ق. ابوسعید شعرانی از سوی عبیدالله المهدی (خلافت ۳۲۲-۲۹۷)، امام فاطمیان تونس مأموریت یافت به جای ابوعبدالله خادم به خراسان رود.^۵ ورود شعرانی به خراسان هم‌زمان بود با تحولات سیاسی در خراسان غربی که

۱- تاریخ سیاسی اسلام، جلد اول، ص ۴۱۴؛ تمدن اسلامی در فتن جهاد، جلد اول، صص ۷۹-۸۰؛ تاریخ ایران از دوران باستان...، جلد اول، ص ۲۳۴. ۲- فیلسوف ری، صص ۱۱۵، ۱۴۷. ۳- همان، ص ۴۹.

4. *Encyclopedia of Islam*, New Ed., vol. IV, P. 847.

۵- این ندیم: الپھرست، ترجمه رضا تجدد، تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۵۱؛ چاپ عربی دکتر یوسف علی طوبیل، بیروت ۱۴۱۶/۱۹۹۶، ص ۳۲۵؛ سعید نفیسی: ذندگانی و کار و اندیشه و روزگار بور سینا، تهران، ۱۳۵۵، ص ۲۱۳.

زمینه را برای دعوت وی فراهم کرده بود. احمد بن سهل که از سوی حمویه سپهسالار و نصر بن احمد در سال ۳۰۶ ه.ق. امارت خراسان را یافته بود، در سال بعد داعیه استقلال کرد و «نام امیر سعید از خطبه بیفکند». حمویه با تدبیر و جهد بسیار توانست فتنه او را فرونشاند.^۱ اما در اواخر سال ۳۰۸ ه.ق. نیشابور به دست دیلمیان افتاد و از این روند جداً حمویه از ماوراءالنهر به نیشابور لشکر کشید و در توس، لیلی بن نعمان سردار دیلمی علویان را بشکست و بکشت (۳۰۹ ه.ق.). از آن پس حمویه خود سپهسالار خراسان شد.^۲ شواهد تاریخی، ابوعلی حمویه را بیشتر متمایل به شیعه امامیه می‌دانند تا شیعه اسماعیلی. امیر حمویه، همواره به زیارت روضه رضویه مشرف می‌شد و نه تنها نسبت به زوار آن حضرت کمال احترام را داشت، بلکه نسبت به سادات نیز ارادت می‌ورزید و دختر خود را نیز به نکاح یکی از علویان در آورده بود.^۳ این می‌رساند که علویان همانند اسماعیلیان با جدیت به تکاپوهای تبلیغی خود در خراسان ادامه می‌داده‌اند.

بارتولد از قول ابن فندق صاحب تاریخ بیهق نقل می‌کند که در زمان پادشاهی نصر، نیشابوریان با ابوالحسین محمد بن یحیی علوی بیعت کرده و او را خلیفه خویش ساختند. نصر او را به بخارا احضار کرد و مدتی در آن جا نگاه داشت، ولی بعد مرخص کرد و خلعتش داد و حتی مستمری برای وی تعیین کرد. این شخص نخستین علوی بود که از خزانه دولت مستمری در حقش برقرار شد.^۴

حسین بن علی مرورودی که در شورش منصور بن اسحاق بن احمد با وی همدستی تمام داشت،^۵ پس از این که منصور خود در توطئه حسین کشته شد، حسین نیز از سپاه بخارا به سرداری احمد بن سهل شکست خورد و اسیر شد و او را به بخارا بردند.^۶ اما

۱- زین الاخبار گردیزی، چاپ قزوینی، ص ۲۱، چاپ حبیبی، ص ۳۳۴.

۲- ترجمة الكامل، جلد ۱۳، ص ۱۶۷.

۳- قصایدان، محمد رضا: تاریخ مشهد، انتشارات انصار، مشهد، ۱۳۷۷، ص ۱۰۹.

۴- و.و. بارتولد: توکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۶۶، ص ۵۱۹.

۵- زین الاخبار، چاپ قزوینی، ص ۱۹، چاپ حبیبی، ص ۳۳۱.

۶- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر: تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، به تصحیح مدرس رضوی، تهران، ۱۳۵۱؛ خواندمیر: تاریخ حبیب السیر، به کوشش دبیرسیاقی، تهران،

۱۳۵۳، جلد چهارم، ص ۴۰.

چندی بعد، هم در دوره وزارت محمد بن احمد جیهانی آزاد شد،^۱ و گویا پس از مرگ امیر حمویه به نیشابور رفت. در نیشابور او کار دعوت را پس از شعرانی که به دستور ابویکر محمد چغانی کشته شده بود،^۲ به عهده گرفت و عنوان داعی کل را یافت.^۳ اما از آن جا که احتمال می‌رفت تبلیغات وی در نیشابور گرفتاریهای تازه‌ای برای دولت سامانی به بار آورد، به دستور ابویکر محمد چغانی سپهسالار و با موافقت ضمنی نصر بن احمد، مرورودی در نیشابور بازداشت شد و هم در زندان بمرد.^۴ اما پسرش در شورش ابویکر خباز به سال ۳۱۸ ه.ق. به طور جدی شرکت کرد و حتی به قولی در رأس نهضت قرار گرفت. این نهضت که عناصری از شیعیان در آن شرکت فعال داشتند به طرفداری برادران نصر بن احمد سازمان یافته بود که در کهن دز بخارا محبوس بودند.^۵

مرورودی در بستر مرگ، محمد بن احمد نسفی یا نخشبی را که فیلسوفی اسماعیلی از حوالی نخسب بود، به جانشینی خود برگزید. نخشبی بنا به وصیت داعی کل خراسان، مرکز فعالیت خود را به ماوراءالنهر منتقل کرد.^۶ او ابتدا به زادگاه خود نخسب رفت. در آن جا او نه تنها موفق شد که برخی از امرا و معروفان نخسب را به مذهب خود بگرداند، بلکه آیتاش حاجب خاصه سامانی که در بخارا بود به توصیه این نخسبیها از محمد نسفی دعوت کرد که برای تبلیغ مذهب خود به بخارا رود.^۷ جالب این است که به قول نظام الملک، نسفی در بخارا و ماوراءالنهر «ابتدا مردمان را به مذهب شیعیت می‌کشید، آنگاه به تدریج در مذهب سبعیان می‌برد».^۸ شاید این گفته نظام الملک را بتوان این گونه تعبیر کرد که طرفداری از اهل‌بیت و شیعه امامیه مقبولیت عام داشته است و اسماعیلیان

۱- منهاج سراج: طبقات ناصری، به تصحیح و مقابله و تحشیه و تعلیق عبدالحق حبیبی، کابل، ۱۳۴۲ ش. جلد اول، ص ۲۰۸.

۲- الفهرست ابن ندیم، ترجمه فارسی، ص ۳۵۱، متن عربی، ص ۳۲۵؛ زندگانی و ... پورسینا، ص ۲۱۳. ۳- تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۱۴۴.

۴- ابونصر عبدالقاهر بغدادی: الترقی بین المذاق، ترجمه دکتر محمدجواد مشکور، تهران، ۱۳۴۴، ص ۲۰۳؛ زندگانی پورسینا، ص ۲۱۳؛ الفهرست، ترجمه فارسی، ص ۳۵۱، متن عربی، ص ۳۲۵.

۵- گردیزی: همان، چاپ قزوینی، ص ۲۱، چاپ حبیبی، ص ۳۳۴؛ ترکستان نامه، ص ۵۱۸؛ زرین کوب: تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، تهران، ۱۳۶۷، ص ۱۹۸.

۶- سیاست نامه، ص ۲۵۷.

۷- همان، ص ۲۵۸.

۸- همان، ص ۲۵۸.

از این محبوبیت بهره می‌جسته‌اند و دعوت خود را در ابتدا آشکار نمی‌کردند. همان کاری که بنی عباس در ابتدای دعوت خویش در خراسان در قرن دوم هجری انجام دادند. این که آیا در برکشیدن ابوعلی احمد بن محمد جیهانی به وزارت در سال ۳۲۶ ه.ق این نسفی و پیروان وی می‌توانسته‌اند نقش داشته باشند یا نه، احتیاج به بازیبینی دارد. اما این مسلم است که خانواده جیهانی علاقهٔ زیادی به نشر عقاید اسماعیلی داشته‌اند و در نهایت به سعی نسفی و با کمک درباریان، فرزند ابوعبدالله جیهانی به وزارت رسید. «در جمله کار به جایگاهی رسید که نصر بن احمد دعوت او را الجابت کرد و محمد نخشبی چنان مستولی گشت که وزیرانگیز و وزیرنشان شد و پادشاه آن کردی که او گفتی». ^۱ و حتی نصر بن احمد پس از اعتقاد کامل به اسماعیلیه خون‌بهای حسین مرورودی را به خلیفهٔ وی یعنی نخشبی پرداخت، زیرا چنین ادعای شده بود که چون حسین در زندان عاملان نصر در زندان نیشابور درگذشته است؛ از این‌رو به مرگ طبیعی نمرده و نصر خود را ملزم می‌دید که خون‌بهای وی را به مبلغ ۱۱۹ دینار پردازد؛ ^۲ و قرار بود که نسفی آن مبلغ را برای امام فاطمی، القائم، به تونس بفرستد. ^۳ چنان‌که بعد‌ها هنگام دستگیری و

۱- همان، ص ۲۵۸.

۲- الهمست، ترجمة فارسی، ص ۳۵۱، متن عربی، ص ۳۲۵؛ زندگانی ... پورسیده، ص ۲۱۳. هم آقای غفوراف و هم آقای دکتر شعبانی این مبلغ را به اشتباہ ۱۱۹۰۰۰ دینار ذکر کرده‌اند ولی درست همان است که استاد سعید نفیسی از متن عربی المهرست استخراج نموده است. مأخذ اشتباہ محققان فوق ترجمة المهرست است که عبارت: «وأغْرِمَهُ دِيْنَ المَرْوَزِيِّ مَا ثُلُثَةَ وَسِعْيَةَ عَشْرَ دِيْنَارًا، فِي كُلِّ دِيْنَارِ الْفَ دِيْنَار» به ۱۱۹۰۰۰ دینار ترجمه شده است. رازی اصطلاح هر دینار هزار دینار را از جهت ارزش کیفی دینارهای داده شده بابت غرامت و خون‌بهای مطرح ساخته. در این صورت امیر نصر بایستی حدود ۲۴۰ کیلوگرم طلا برای خون‌بهای پرداخته باشد که این عاقلانه بدنظر نمی‌رسد. سکدهای دینار حوزهٔ ممالک شرقی در بعد از اسلام بین ۱/۵ تا ۲/۵ گرم بوده است که اگر معدل آن ۲ گرم را به حساب آوریم در مجموع ۲۲۸ کیلوگرم طلا خواهد شد. مضاراً این‌که مابقی آن، مبلغ قابل ذکری بوده که پس گرفته شده. یقیناً چهل دینار در برابر صد و نوزده دینار می‌تواند قابل توجه باشد و نه در برابر ۱۱۹۰۰۰ دینار. (باباجان غفوراف: تاجیکان، ویراستار احرار مختاراف، دوشهیب ۱۳۷۷/۱۹۹۷، ص ۵۳۳؛ علی اصغر شعردوست (گردآورنده): نامه آل سامان، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۹۰ (مقاله آقای دکتر شعبانی)؛ ناصر سید محمود نقشبندی: درهم اسلامی، ترجمة امیر شاهد، ص ۱۰۳ به بعد.

۳- تاریخ مردم ایران، ص ۲۰۱.

مؤاخذه نسفی در دورهٔ نوح بن احمد، هنوز چهل دینار از این مبلغ در نزد وی باقی مانده بود.^۱

به هر روی نسفی موفق شد که تقریباً از هر دستی از وجوده مردم بخارا را با خود همراه سازد و از همه بیشتر نزدیکان و معتمدان نصر را. «چون تبع او بسیار شد، آهنگ پادشاه کرد و خواص پادشاه را بر آن داشت تا سخن از او به نیکی در مستی و هوشیاری پیش نصر بن احمد یاد کنند. ایشان چندان بگفتند که نصر احمد را به دیدن او رغبت افتد. امیر خراسان او را خواستاری کرد و عزیز می‌داشت و او هر وقت از مقالت خویش در سمع نصر می‌افکند و هر چه او بگفتی، نزدیکان و ندیمان که مذهب او گرفته بودند، زه و احسنت زدند و گفتندی «همچنین است» و هر روز نصر احمد او را نیکوتر می‌داشت و چنان بُد که بی او نشکفتی. چون کار نخشبی بدین جایگاه رسید دعوت آشکار کرد و هم مذهبان او، نصرت او کردند و مذهب آشکار کردند و دلیر شدند و پادشاه همنشینی سبعیان می‌کرد. ترکان و سران لشکر را خوش نیامد که پادشاه قرمطی شد». ^۲

پذیرش اندیشه‌های اسماعیلی به گونه‌ای فراگیر از سوی افراد فرهیخته‌ای چون رودکی نیز بوده است. این که بخشی از مردم خراسان از نیشابور تا بخارا از تفکرات تنزیه گرایان اسماعیلی پشتیبانی می‌کردند شاید گویای این واقعیت باشد که محیط باز فکری دورهٔ سامانیان به مردم این مجال را داده بود که نسبت به اعتقادات جزئی خود مجددأ به داوری بنشینند. به درستی روش نیست که پذیرش اندیشه‌های نوگرای شیعی امامی و اسماعیلی علاوه بر بعد مذهبی آن به گونه‌ای نمودار روشنفکری و تجدد طلبی بوده است، اما این موضوع کاملاً روش نیست که این تجدد طلبی بازتاب سیاسی گسترده‌ای داشته است و بخشی از حاکمیت سامانی را که عبارت از علمای حنفی - که پیوندهای فکری مشترکی با مرجحه داشتند - و غلامان و سرداران ترک بودند با خطر جدی رو به رو کرد. از میان روشنفکران و شاعران عصر امیر نصر، گرایش رودکی به مکتب اسماعیلی از همه آشکارتر است. معروف بلخی از شعرای قرن چهارم در بارهٔ وی گفته است:

از رودکی شنیدم، استاد شاعران
کاندر جهان به کس مگرو جز به فاطمی
ناصر خسرو نیز که از دعا اسماعیلی بوده است، نسبت به رودکی این گونه ادای

۱- الفهرست، ترجمهٔ فارسی، ص ۳۵۱، متن عربی، ص ۳۲۵؛ زندگانی پورسینا، ص ۲۱۳.

۲- سیاست نامه، صص ۲۵۸-۲۵۹.

احترام می‌کند:

جان را ز بهر مدحت آل رسول گه رودکی و گاهی حسان کنم
و پیداست که چون با رودکی هم عقیده بوده، این اندازه بهوی احترام کرده است.
کسایی مروزی سخنسرای دیگر قرن چهارم نیز بر فاطمی بودن رودکی تأکید می‌کند.^۱
پیداست که ابوالفضل بلعمی، وزیر نصر و رودکی شاعر در هدایت باورهای نصر به سوی
کیش اسماععیلی تأثیر به سزایی داشته‌اند.

بدیهی است که گرایش امیر سامانی به اسماععیلی نمی‌توانست مورد تأیید روحانیون
حنفی باشد و از این رو آنها از سرداران ترک مدد جستند. اگر چه در چگونگی داستان
کودتای سرداران ترک که صاحب سیاست نامه به شرح تمام آورده است^۲ و علامه
قزوینی همه آن را زیر سؤال برده،^۳ جای تردید است، اما این واقعیت نیز به خوبی آشکار
است که نصر بن احمد پس از آن واقعه با توبه گونه‌ای که بکرد اگر چه از خطر اعدام
بجست ولی خانه نشین شد و اندکی بعد در عبادت خانه خود درگذشت (رجب ۳۳۱).^۴
ابوالفضل بلعمی نیز اندکی قبل از کودتا به دست خمارتکین کشته شده بود (۳۲۹ ه.ق.)،
چنان که ابوعلی جیهانی پس از کودتا زیر آوار هلاک شد؛^۵ و رودکی نیز پس از کور
شدن به زیر شکنجه شهید شد.^۶ ابوبکر محمد بن مظفر چغانی شاید تنها فردی بود که
پیش از کودتا بر اثر حوادثی به چغانیان، دیار و زادگاه خویش رفت و در سال ۳۲۹ در
آنجا فوت کرد.^۷ اما فرزندش، ابوعلی احمد بن محمد چغانی که در سال ۳۳۳ از سوی
نوح بن نصر از سپهسالاری خراسان عزل شده بود، از اطاعت سامانیان سریپچید^۸ و چون
نوح بن نصر بر او دست نیافت، برادران و وابستگان وی را دستگیر کرد و برخی را نیز
بکشت.^۹

-
- ۱- زندگانی پورسینا، صص ۲۱۱-۲۱۰. ۲- سیاست نامه، صص ۲۵۹-۲۶۱.
۳- مهدی سیدی: سراینده کاخ نظم بلند، مشهد، ۱۳۷۱، صص ۳۱-۳۲.
۴- تاریخ مردم ایران، ص ۲۰۱؛ ن.ر.فرای و دیگران: تاریخ ایوان کمبریج، ترجمه حسن انوشه، ج ۵، ص ۱۳۲.
۵- زندگانی پورسینا، ص ۲۱۲.
۶- میخائيل زند: نور و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران، ترجمه اسدپور پیرانفر، تهران، ۱۳۵۱، ص ۵۴.
۷- نظامی عروضی سمرقندي: چهار مقاله، چاپ قزوینی، لیدن، ۱۳۲۷/۹۰۹، ص ۱۶۴.
۸- همانجا، همان صفحه.
۹- ترجمة تجارب الامم، ج ۶، صص ۱۳۶-۱۳۷.

نظام الملک پس از شرح مفصل داستان اجتماع امیران سامانی برای خلع نصر بن احمد که با همدستی فرزندش نوح بن نصر انجام گرفته بود، می‌گوید: «نصر بن احمد گفت: بدانید که از آنچه شما سگالیده اید، من آگاه شدم و چون از قصد شما بدانستم، دل من بر شما بد شد. بعد از این نه شما را از من ایمنی باشد و نه من را از شما. اگر من از راه بیفتدام و یا مذهبی بد گرفتم، یا گناهی از من به وجود آمد که بدان سبب دلهای شما بر من بد شد، این پسر من نوح را هیچ عیب هست؟ گفتند: نی. گفت: پس از این نه شما لشکری مرا شاید و نه من پادشاهی شما را شایم. نوح را ولیعهد خوش کردم و پادشاه شما اکنون اوست». ^۱

اگر چه نسفی (نخشبي) و یاران نزديك او در سال ۳۳۱ هـ. ق. اندکی پس از به سلطنت رسيدن امير نوح در بخارا کشته شدند، ^۲ اما کار دعوت اسماعيليان در خراسان همچنان ادامه یافت و بعداً به وسیلهٔ مسعود پسر نسفی ملقب به دهقان و داعیان دیگر به ویژه ابویعقوب سجستانی که دعوت را از ری اداره می‌کرد و ناصر خسرو قبادیانی از سرگرفته شد و تداوم یافت. ^۳ به هر روی به عنوان یک نتیجهٔ گیری کلی می‌توان گفت که جنبشها رهایی بخش و استقلال طلبانهٔ میهنه برای سست کردن انجامداد گرایی دینی و فرآیند تعبد و مطلق گرایی احتیاج به یک جهان‌بینی مبارزاتی داشتند.

در واقع تلاش سامانیان برای فراهم آوردن استقلال سیاسی، با فرا دید تسامح مذهبی و فراهم نمودن استقلال فکری از همان زمان امير اسماعيل شروع شد و در زمان نصر بن احمد به اوج خود رسید. از آنجاکه استقلال میهنه، استقلال فکری و رهایی از جمود فکری را می‌طلبید، توجه نصر بن احمد به اسماعيلیه و شیعه فرآیند این استقلال فکری بود. مضارفاً این که از نظر اقتصادی و رفاه اجتماعی نیز این زمان اوج دورهٔ آل سامان بود: «... و اوج دولت آن خاندان، ایام ملک او بود و اسباب تمتع و علل ترقع در غایت ساختگی بود و خزانهٔ آراسته و لشکر جزار و بندگان فرمانبردار ... و هوا خوش بود و باد سرد و نان فراخ و میوه‌های بسیار و مشمومات ^۴ فراوان». ^۵

.۱- سیاست نامه، صص ۲۶۲-۲۶۳. .۲- همان، ص ۲۶۴؛ زندگانی پودسینا، ص ۲۱۳.

.۳- تاریخ و عقاید اسماعيليان، ص ۱۴۵. .۴- بوئیدنیها، گلها.

.۵- چهار مقاله، مطبوعهٔ ایرانشهر، ۱۹۲۷ق. /۱۳۴۵م، صص ۳۵-۳۶.